

به مناسبت نود و پنجمین سالروز استقلال افغانستان از تسلط استعماری امپریالیسم بریتانیا

استقلال و آزادی راتوده های خلق، به بهای خون شان بدست می آورند؛
اما طبقات حاکم ارتجاعی آنرا به ثمن تامین منافع کثیف طبقاتی و حفظ
قدرت سیاسی شان با قدرتهای استعماری و امپریالیستی مورد معامله
قرار میدهند

با شواهد معتبر تاریخی سرزمین کنونی افغانستان تاریخ کهن چند هزارساله دارد و مردمان ساکن در آن در دوره های مختلف تاریخی و مقاطع مختلف زمانی برای حفظ استقلال این مرزوبوم و آزادی شان از سلطه ای بیگانگان به مقاومتها و مبارزات خونینی دست زده و در این راه قربانیهای گزافی متقبل شده و فداکاریهای زیادی کرده اند. رقبه جغرافیای افغانستان طی چندین هزارسال در مسیر تحولات تاریخی در این منطقه از جهان دستخوش دیگر گونیهای شده و بشکل کنونی آن درآمده است. عامل و یا عاملین اصلی این دگرگونیهای جغرافیائی سیاسی از یکطرف قدرتهای متجاوز و استیلاگر خارجی بوده و از جانب دیگر طبقات حاکم ارتجاعی داخلی خاین و خود فروخته بوده اند. رقبه جغرافیای کنونی افغانستان بعد از استیلای غارتگرانه قدرتهای استعماری و امپریالیستی و الحاق بخشهای از آن به کشورهای همجوار (منجمله استعمارگران انگلیسی و تزاران روسی) و دولت های متجاوز و سلطه گر منطقه (عمدتاً ایران و هندوستان) شکل گرفته است. به روایت "افغانستان در مسیر تاریخ- نوشته غلام محمد غبار" قدیمترین نام افغانستان که از عهد او ایستا (هزارسال قبل از میلاد) تا قرن پنجم میلادی در طول یک و نیم هزارسال بر این مملکت اطلاق میشد (آریانا) بود، و بعد از آن تا قرن 19 میلادی بنام خراسان (مشرق و مطلع آفتاب) یاد میشد. غبار مینویسد: این سرزمین بعضاً با سرزمینهای ممالک همجوار شمالی و غربی (ماورالنهر و ایران) کشور واحدی را تشکیل میکردند. مثلاً در دوره های ساسانی، خوارزمشاهی، امیر تیمور کورگان، و نادر افشار. و یاد در دوره تسلط اعراب: در زمان حکومت عیاران سیستان (قرن نهم میلادی)، دوره سامانی (قرن دهم میلادی)، دوره ترکان غزنوی (قرن یازدهم میلادی)، دوره غوریان (قرن 12 و 13 میلادی)، دوره تیموریان هرات (قرن 15 میلادی) و دوره صفویان ایران (قرن 16 و 17 تا نیمه قرن 18 میلادی). " غبار مینویسد: " گاهی هم بعزت تغلب اجانب از حدود افغانستان کاسته میشد و یا تجزیه میگردد. مثلاً: در دوره هخامنشیها، موریانها، پارتها، ساسانیها، ترکان غربی، صفویهای ایران، بابریهای هند، دولت های شییبانی و استراخانی ماورالنهر". لیکن افغانستان از سال 1747 تا سال 1839 کشور مستقلی بود. و بعد از تهاجم استعمارگران انگلیسی از اواخر دهه چهارم قرن 19 تا اواخر دهه دوم قرن 20 افغانستان برای حدود هشتاد سال زیر سلطه استعماری امپریالیسم انگلستان قرار داشت. اما آنچه که مسلم اینست که در تمام ادوار تاریخ و در مراحل مختلف این خطه با جبر و ظلم و ستم و شکستن مقاومت مردمان آن در زیر سلطه ای قدرتهای بیگانه قرار گرفته و یا تجزیه شده و جزء ممالک همجوار شده است. این سرزمین بنا بر موقعیت جیواستراتژیک و جیوپولیتیک مهم داشتن و ادبهای شاداب و سرسبز و خاک حاصلخیز آن در طول تاریخ وجودی اش پیوسته مورد حملات و تهاجمات قبایل و اقوام و ملل مهاجم، توسعه طلب و قدرتهای استعماری و امپریالیستی قرار گرفته است و خلغهای آزادیخواه ساکن در این خطه علیه هر قدرت مهاجم و سلطه گر برای حفظ سرزمین، استقلال و آزادی و فرهنگ و هویت ملی شان تا پای جان رزمیده اند. خلغهای این سرزمین از احساسات مأمّن دوستی و آزادی خواهی قابل وصفی برخوردار بوده و کارنامه های درخشان مبارزات آزادی خواهانه آنها درج صفحات تاریخ است. با گواهی تاریخ بعد از نیمه ای هزاره قبل از میلاد و در دوره های مختلف تاریخ، این سرزمین مورد هجوم

وحملات وحشیانه ای سلطه گران و فاتحان چادرنشین آسیای میانه، هخامنشی های ایران در دوران حکمرانی کوروش (قرن 6 قبل از میلاد)، حمله اسکندر مقدونی (قرن 4 قبل از میلاد)، حملات ساسانیان ایران (قرن 3 میلادی)، حمله هیپتالیان (قرن 5 میلادی)، حملات اعراب (قرن 7 میلادی)، حملات ترکان غز (قرن 11 میلادی)، حملات مغولها (قرن 13 میلادی)، حمله تیمورلنگ (اواخر قرن 14 تا اوایل قرن 16 میلادی) قرار داشته است. وبعد از تجزیه این سرزمین بین قوت‌های ازبک شیبانی و صفوی ایران و مغولان هند (از سال 1507 تا 1709 میلادی) تقسیم گردید. این تجزیه و تقسیم دو صد و چند سال در ولایات غربی و دو صد و چهل و چند سال در ولایات شرقی و شمالی بطول انجامید. مردمان این خطه در این دوره طولانی دولت مرکزی و آزادی ملی خود را با اقتصادیات نسبتاً انکشاف یافته و زراعت و تجارت وسیع از دست داد، انکشاف صنعتی و ادبی وجود نداشت و مراکز اقتصادی و فرهنگی متلاشی شده و شهرها روبه انحطاط و تنزل گذاشته بودند، تجارت سرتاسری دیگر وجود نداشت و مدارس و استادان از بین رفته بودند. و مصارف ارتش‌های اشغال‌گردولتهای سلطه گر که در جهت تطبیق احکام و اعمال اوامرها و حفظ سلطه غارتگرانه ای شان و سرکوب اعتراضات و قیامها و جنبشهای آزادی خواهانه خلقهای که در بخشهای تحت سلطه ای شان مستقر بودند از دسترنج دهقانان و چوپانان، صنعتگران و سایر زحمتکشان کشور تأمین میشد و بعلاوه ای سایر چپاولگریها و غارتگریهای حکام سه دولت سلطه گرو غاصب و طبقات فئودال، روی هم رفته دوره دوونیم قرنه تجزیه و تقسیم کشور نه اینکه دور تعطیل مسیر تکاملی تمدن بود، بلکه دوره تنزل و انحطاط مادی و معنوی کشور بشمار می رفت. قبل از این دوره نیز طی صدها سال تهاجم و سلطه گری قدرتهای سلطه گر نه تنها که نیروهای انسانی بسیاری تلف می شدند که هر بار دست آوردهای مادی و معنوی توده های مردم در طی قرن‌ها مورد تجاوز، تاراج و نابودی قرار می گرفتند. ولی قدرتهای سلطه گر هیچگاهی نتوانسته اند روحیه آزادی و آزادی خواهی مردمان این سرزمین را از بین ببرند، و با وجود گذراندن دوره های طولانی قهقرا و انحطاط باز هم مردمان این سرزمین معنویات و ارزشهای فرهنگی و ملی خود را حفظ کرده اند. همچنین با آشنائی به تمدنهای کهن بین النهرین، سواحل شرقی مدیترانه، مصر، فارس (ایران)، یونان و روم و تأثیر پذیری از فرهنگهای ملل مختلف و در عرصه ای تبادل ای فرهنگی به غنای فرهنگی خود نیز افزوده اند. از آنجاییکه توده های خلق سازندگان اصلی تاریخ هستند، با تمام تغییرات جغرافیائی و سیاسی جبری ای که در این سرزمین بر اثر تجاوزات و سلطه گریهای بیگانگان طی چند هزار سال رونما گردیده است، ولی مردمان این سرزمین طی قرن‌ها با مقاومت‌های دلیرانه علیه متجاوزین و سلطه گران خارجی نه تنها مأمین خود را از غصب و تجزیه دایمی نجات داده که از نابودی فرهنگ و هویت ملی خود نیز جلوگیری کرده اند. در شرایط تجزیه و تقسیم این خطه مقاومت ها و مبارزات توده ها مردم در ولایات شرقی متباز تر بود. این حرکت‌های ملی آزادی خواهانه تازه که در قرن (16) در شرق کشور آغاز گردید بود تا قرن هفدهم ادامه یافت. این جنبشها اگر به حصول استقلال و آزادی از سلطه بیگانگان نه انجامید؛ اما مصدر حرکت‌های دیگری در قرن هژدهم در جنوب کشور گردید و توده های مردم را در راه رسیدن به هدف اصلی ملی شان کمک کرد. مشهورترین این جنبشهای آزادی خواهانه، جنبش مردم برهبری "روشانیان" بود. جنبش روشنایان با مبارزات آزادی خواهانه مردم در سایر مناطق کشور بدرقه میشد. جنبش دوم در جبهه جنوب قیام و مبارزه آزادی خواهانه مردم بود که به تأسیس دولت هوتکی قندهار انجامید. توده های مردم از پشتون، تاجک، ازبک، هزاره و بلوچ در قندهار و مناطق جنوب دریک صف قرار گرفته و برهبری میرویس خان هوتک در سال 1709 علیه قوای اشغالگرو استیلاگرایران قیام کردند و با نابودی کامل ارتش و دستگاه استعماری دولت صفوی خود را از سلطه بیگانه نجات داده و هسته تشکیل دولت را راریختند. در سال (1716) مردم ولایت هرات قیام کرده و سلطه حکومت ایران را بر انداختند و استقلال و حکومت ملی خود را اعلام نمودند و در سال 1722 ولایت خراسان فعلی را از سلطه عمال و حکام صفوی پاک کردند و بدین صورت حکومت خورا در سیستان و خراسان تشکیل کردند. مردم در جبهه شرق بمقابل سلطه غارتگرانه دولت بابری هند قیام کردند و این جنبشها در ماهیت بشکل یک "انقلاب" سیاسی درآمد. اما عمر آن (قیام مردم برهبری میرویس خان هوتک در سال 1709 تا زمان استیلا نادر افشار در سال 1731) بسیار کوتاه بود.

غبارمینویسد: "آخرین دولت در افغانستان که حدود سیاست مملکت را با حدود طبیعی منطبق ساخت دولت ابدالی در قرن هژدهم بود. ولی در قرن نهم با انحطاط دولت ابدالی، و استقرار دولت محمدزائی، حدود کشور افغانستان از هر طرف مخصوصاً از جبهه شرق و جنوب قیچی شده رفت تا شکل کنونی اختیار نمود و از سواحل بحر و رود سند عقب زده شده و محاط به خشکه گردید".

طبق روایت تاریخی و قتیکه نادر افشار در سال (1738) شهر قندهار را اشغال کرد و سلطه غارتگرانه اش را تحکیم نمود، ذوالفقار خان پدراحمدخان را به مازندران ایران تبعید کرد و آنرا در آنجا مسموم کرد. ولی برخلاف پسرش احمدخان را که در آن وقت بیست سال عمر داشت به دربارش بار داد. نادر او را به زمره افسران نظامی قشون افغانی خود مقرر کرد و بعد قوماندانی قطعات ابدالی و ازبکی را به او داد. پس از این تا زمان مرگ نادرش افشار احمدخان در دربار و ردوی وی باقی ماند. غبارمینویسد: "همینکه نادر افشار خراسانی کشته شد و در اردوی بزرگ او اختلال آمد، قشون افغانی که مرکب از چهار هزار غلجائی و دوازده هزار ابدالی و ازبک بود، به صواب دید قوماندان عمومی نورمحمد غلجائی و احمد خان ابدالی بطرف قندهار حرکت کردند. نورمحمدخان به اقوام غلجائی و ازبک و ابدالی و هزاره و تاجک پیشنهاد کرد که جرگه ای تشکیل و پادشاهی انتخاب شود این جرگه در ماه اکتوبر سال 1747 میلادی در قندهار تشکیل گردید و احمدخان ابدالی را به پادشاهی انتخاب کرد. احمد خان ابدالی (احمدشاه) دولت افغانستان را تاسیس کرد". از آنجاییکه توده های مردم از ملیتها و اقوام مختلف این سرزمین در طی قرنها در زیر سلطه جابرانه بیگانگان مورد ستم و استثمار شدید قرار گرفته و سرکوب و تحقیر شده بودند؛ لهذا احمدشاه در اندک مدت به آسانی توانست از رود جیحون تا دریای عمان و از ولایات خراسان و سیستان تا رود بارسند، خطه افغانستان را وحدت سیاسی بخشد. و تقریباً همه ملیتها و اقوام افغانستان این اقدامات احمدشاه را حمایت و پشتیبانی کردند. احمدشاه ابدالی اردوی نسبتاً نیرومندی تشکیل کرد. اما اوجای اینکه از این اردو در حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور استفاده کرده و بفرآبادی و رفاه مردم و ترقی و انکشاف کشور باشد، پالیسی توسعه طلبی را اختیار کرده و حملات چندی را در جهت تسخیر خاک پهناور هند انجام داد. حملات چندگانه احمدشاه به هندوستان نه تنها به جهت توسعه طلبی و سلطه گری که با غارتگری نیز همراه بود و از جهت دیگر به تضعیف هر چه بیشتر نیروهای رزمی ملی هند عمدتاً (مرته ها) انجامیده و این حرکت احمدشاه زمینه را برای حملات بعدی و سلطه استعماری دولت انگلیس که زیر پوشش "کمپنی شرق الهند" برای تسخیر بر این سرزمین پهناور و غنی انتظار میکشید، آماده کرد. غبارمینویسد: "مرته هامنحیت یک نیروی ملی از تسلط انگلیس متنفر بودند. در سال 1817 باجی راوبرهبری مرته برضدانگلیس قیام کرد و در جوارپونه با جنگهای متعدد انگلیس مقابل و بعد از تلفات بسیار مغلوب گردید". از جنگهای مشهور احمدشاه درانی در هندوستان جنگ پرتلفات برای نیروی نظامی افغانستان و اردوی هندوستان (مرته ها) در جنگ "پانی پت" در جولای سال (1761) بود. غبارمینویسد: "در این جنگ تلفات نیروی مرته بسیار سنگین بود و احمد شاه 22 هزار اسیر گرفت و از جمله اسرای مرته آنکه را مسلمان بود، بشمول ابراهیم خان گاردی دکنی اعدام نمود، و باقی هندو، راجپوت و مرته را آزاد کرد". احمدشاه در این جنگ نیز "غنایم جنگی" زیادی را بدست آورد و تلفات اردوی افغانستان بین 10 تا 15 هزار نفر بود.

با ختم سلطنت زمان شاه پسر تیمورشاه افغانستان بار دیگر در سرآشوب انحطاط سیاسی و اقتصادی قرار گرفت. با جنگهای بین شهزادگان و سران مقتدر قبایل و فئودالان و خوانین عمدتاً متعلق به ملیت پشتون، عبارت دیگر جنگهای ارتجاعی داخلی خانمانسوز و ویرانگر نیروی انسانی زیادی را به تحلیل برده و کشور را در همه عرصه های حیات اجتماعی تضعیف کرده و در قهقرای بحران همه جانبه فرو برد. و بدین ترتیب در زمان محمود ابدالی، ولایت خراسان در شمال مغرب افغانستان در سال 1803 بدست حکومت قاجاری ایران افتاد و بعد از آن در سال 1872 ولایت سیستان (قسماً) از طرف هیئت حکم انگلیسی به خاک ایران ملحق گردید. به همین ترتیب قلعه اتمک در کنار دریای سند در سال 1812 به حکومت سک پنجاب گذاشته شد، ولایت ملتان در سال 1818 بدست حکومت سند افتاد، در دوره محمدزائی ها ولایت کشمیر در سال 1819 به دولت پنجاب ملحق شد، ولایت دیره غازی خان در سال 1821 به پنجاب گذاشته شد، ولایت دیره اسماعیل خان در سال 1821 بدست سکها افتاد، ولایت

پشاور را در سال 1823 سکها اشغال نمودند. ولایت سند را در سال 1843 دولت انگلیس گرفت، ولایت بلوچستان را در سالهای 1854-1876 حکومت انگلیس تصرف نمود (وبه خاک هند الحاق کرد)، ولایت مرورا در سال 1884 دولت زاری روس تصرف کرد، علاقه های شمال، فوشنج تاکوژک، کورم ولندی کوتل در سال 1879 طبق معاهده گندمک از طرف امیر محمد یعقوب خاین به امپریالیسم انگلیس داده شد، ولایات سوات، باجور، چترال، و علاقه داری ارنوی، وزیر، داورچاگی، وچمن در سال 1893 طبق معاهده ننگین "دیورند" از طرف امیر عبد الرحمان جلاد خاین و خاک فروش به انگلیس ها بخشیده شد که به خاک هندوستان که زیر مستعمره دولت انگلیس بود الحاق گردید. و علاقه پنجه را در سال 1885 دولت غارتگر روسیه تزاری تصرف کرد.

بعد از سقوط دولت مرکزی ابدالی و نفوذ محمدزائی ها و اشتعال جنگهای فنودالی، مردم افغانستان زیر ظلم و ستم ملوک الطوائفی دچار رنج و عذاب زیادی شده و از چنین رژیم بستوه آمده بودند. همه طبقات مردم و حتی تعدادی از فنودالها نیز خواهان یک دولت مرکزی بوده و تمایل زیادی به رژیم گذشته ابدالیا نشان میدادند. انگلیسها که قبلاً زمینه فعالیتها تبلیغی و تخریبی را در افغانستان توسط جواسیس خویش آماده کرده بودند، از اوضاع و شرایط عینی بحرانی افغانستان سوء استفاده کرده و صدها ورق اعلامیه را به امضای شاه شجاع ابدالی در بین مردم پخش کرده بودند. همان بود که انگلیسها شاه شجاع ابدالی را بنام نواسه احمدشاه ابدالی و وارث تاج و تخت سلطنت در افغانستان دست آویز قرار داده و همراه با یک ارتش (54 هزار نفری تا دندان مسلح و با نیرنگ انجام مراسم "تاج پوشی" شاه شجاع ابدالی افغانستان را با شغال نظامی در آورده و به مستعمره کشیدند. بعد از آنکه مردم افغانستان استقرار ارتش انگلیس را در کشور مشاهده و احساس کردند که شاه شجاع یک وسیله ای در دست استعمار انگلیس بیش نیست، در سال 1840 علیه استعمارگران انگلیس دست به مقاومت زدند. و در سال 1841 مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان اوج گرفت. در این وقت (50 هزار ارتش انگلیس در کابل، قندهار، جلال آباد، غزنی، قلات و بامیان با توپخانه قوی آماده جنگ با مردم افغانستان بودند. و در این جنگ نابرابر مردم از ادیخواه و میهن دوست افغانستان چنان ضربات سنگینی بر ارتش متجاوز و استعمارگران انگلیس وارد کردند که مجبور به فرار از افغانستان شد. اما توده های مردم بعد از شکست نظامی انگلیسها و طرد آنها از کشور به استقلال و آزادی نرسیدند. زیرا تعداد زیادی از رهبران مبارزات ضد استعماری مردم باز هم به شاهان و شهزادگان تکیه کرده و این اشتباه بزرگ تاریخی آنها سبب شد که نه کشور به استقلال برسد و نه مردم افغانستان از آزادی بهره مند شده و دولت مستقل ملی خود را تشکیل دهند. همان بود که وزیر اکبرخان فرزند امیر دوست محمد خان بنا بر خصلت ارتجاعی طبقاتی اش زمینه بقدرت رسیدن پدرش (امیر دوست محمد) را مهیا کرد. و بدین صورت بعد از نثار خون هزاران نفر از ادیخواه و وطن پرست یکدسته از سرداران و شهزادگان گریزی و فراری- که وطن را در برابر شمشیر دشمن ترک کرده بودند- از هندوستان و ایران در کابل و قندهار بالای چوکیهای دولت هجوم آوردند. امیر دوست محمد مجدداً به تخت سلطنت نشست. او قبل از حرکت از کلکته بجانب افغانستان در برابر گورنر جنرال دولت انگلیس در هند تعهد سپرده بود که طبق خواست و اهداف شوم و نقشه استعماری دولت انگلیس، حکومت محلی هرات و قندهار را خارج دایره قلمرو خود بشناسد. همچنین وعده داده بود که بدون دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی دیگر ارتباط مستقیم برقرار نخواهد کرد. از آنجاییکه امیر دوست محمد مهره و گماشته ای دولت استعماری انگلیس بود تمام رهبران ملی و کسانانی را که در راه استقلال و آزادی میهن فداکاری کرده بودند مورد سرکوب و زندان و تاراج و تبعید قرار داد. و آن عده از رهبران ملی که انگلیسها برای سر آنها جایزه تعیین کرده بودند بوسیله امیر دوست محمد نابود شدند.

دولت استعمارگران انگلیس برای بار دوم هوس تسخیر افغانستان و از این طریق نزدیکی به سرزمینهای آسیای میانه را نمود و در نوامبر سال 1878 به افغانستان لشکر کشی کرد که تا اگست 1880 ادامه یافت. مردم افغانستان این بار نیز برای دفع اشغال نظامی و طرد سلطه استعماری انگلیس بسیج شده و جنگ آزادی خواهانه را علیه ارتش دشمن آغاز کردند. جنگ در محاذ قندهار، خیبر و کرم آغاز شد و مردم در کابل بتاريخ 3 دسمبر 1879 قیام کردند و در همین ماه قیام عمومی مردم افغانستان علیه اشغالگران انگلیس صورت گرفت. و مشهورترین این جنگها، جنگ میوند در (جولای 1880) بود. در این جنگ

مردم از ملیت‌ها و اقوام مختلف افغانستان شرکت داشتند و با قربانی و فداکاری‌های بیش‌ازپیش و تبارز شجاعت و مقاومت بی نظیر یکباردیگر ارتش متجاوز انگلیس را شکست دادند. در این جنگ مردم آزادی خواه و میهن‌دوست افغانستان تا نفر اخیر ارتش دشمن را از تیغ کشیدند. فقط سردار شیرعلی خان با 25 نفر انگلیس و آنهم با لباس محلی افغانی از بیراهه‌ها توانست که خود را به شهر قندهار رسانده و خبرنگار بودی سپاه انگلیس را به جنرال "پرایمروز" برساند. این جنگ مشهور پشت حکومت انگلیس را در هند به لرزه انداخت. دولت انگلیس که به غرض پارچه پارچه کردن و اشغال دائمی افغانستان با هشت فرقه عسکر (هر فرقه برابر هفت و نیم هزار نفر) داخل افغانستان شده بود، با دادن تلفات نصف اردوی خود و میلیون‌ها پوند مصارف جنگ یکباردیگر بشکل خفتباری از مردم افغانستان شکست نظامی خورد. این دومین شکست نظامی حقارت آور امپراتوری بریتانیا توسط مردم آزادی خواه و تسلیم ناپذیر افغانستان بود.

در تاریخ مقاومت‌ها و مبارزات خلق‌های افغانستان علیه استعمارگران انگلیس، جنگ میوند از جنبه تبارز جذبه و احساسات آزادی خواهی و روحیه عالی میهن پرستی، اتحاد و همبستگی ملیت‌های مختلف، فداکاری، استقامت و شجاعت و از جان گذشتگی در برابر دشمنان خاک و حیثیت ملی و آزادی شان بی مانند بود. ولی به سبب ضعف آگاهی سیاسی مردم و کمبود رهبران سیاسی ملی واقعی، باز هم شاهان و شهزادگان تسلیم طلب منحیت نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال بر روی خون‌های ریخته شده ای آنها پا گذاشته و همه دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه آنها را تصاحب کرده و بار دیگر کشور را زیر سلطه استعماری دولت انگلیس قرار دادند. این شاهان و شهزادگان خود فروخته و نوکر استعمار بخاطر تأمین منافع کثیف و حفظ موقعیت و حاکمیت طبقاتی شان، بعد از آنکه طغیان خشم مردم علیه دشمن فرومی نشست، سر تعداد زیادی از آزادی خواهان را از تن جدا کرده و یا در سیاه چال‌های مخوف عذاب میکشیدند تا که از پامی افتادند. بعد از امیر دوست محمد خاین نمونه دیگر این شاهان خود فروخته و ضد ملی و ضد مردمی امیر عبد الرحمان جلاد خون آشام بود. که در نوکری به استعمارگران انگلیس، فروش خاک وطن و امضای معاهده ننگین "دیورند"، سرکوب و حشیانه و کشتار بیرحمانه از ادیخواهان، به قهقر کشیدن کشور و مردم در همه عرصه های حیات اجتماعی، کشتار بیدریغ خلق و اعمال شکنجه های وحشیانه قرون وسطائی و خلق فضای رعب و وحشت طی دوده، ننگین ترین نام و سیاه ترین اوراق را در تاریخ افغانستان رقم زده است.

بعد از قتل امیر عبد الرحمان در یک توطئه درون درباری پسرش امیر حبیب الله جای نشین وی گردید. حبیب الله در اوایل جهت تقلیل میزان نارضائی مردم و فرو نشانیدن خشم آنها که به سبب اختناق و استبداد و حشیانه قرون وسطائی و جنایات هولناک پدرش بستوه آمده بودند، تاحدی از فشار استبداد و اختناق دوران پدرش کاست. ولی او با تعقیب پالیسیهای خاینانه و وطن فروشانه پدرش پای همه معاهدات ننگین و وطن فروشانه پدرش مجدداً امضا کرده و افغانستان همچنان در زیر سلطه استعماری دولت انگلیس باقی ماند و آهنگ رشد و ترقی کشور و تعمیم و رشد معارف و انکشاف اقتصادی کشور همچنان در وضعیت قهقرائی باقی ماند. در این شرایط یک تشکل سیاسی سری توسط روشنفکران مترقی و آزادی خواه و مشروطه طلب ایجاد گردید که توسط امیر حبیب الله و حشیانه سرکوب خونین شد. غبار مینویسد: "نخستین جنبش عملی دموکراسی با حبس و اعدام آزادی خواهان در سال 1909 عجالاً خاموش گردید.... اما سرکوب مشروطه خواهان در اذهان روشنفکران باقیمانده تأثیر عمیق شدیدی بجا گذاشت".

بعد از جنگ جهانی اول تحول بنیادین مهمی در جهان و در منطقه رونما گردید و آن پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه و تشکیل اولین دولت سوسیالیستی در جهان بود. اثرات رهائی بخش این انقلاب اجتماعی تأثیرات عمیقی خاصاً بر بیداری خلقها و ملل تحت سلطه استعمار و امپریالیسم بجا گذاشت. بدون شک که مردم افغانستان خاصاً روشنفکران مترقی و آزادیخواه کشور تحت تأثیر این تحول بزرگ انقلابی که در جوار کشورشان بوقوع پیوسته بود، قرار گرفتند.

جنگ سوم مردم افغانستان علیه امپریالیسم انگلیس و حصول استقلال سیاسی کشور:

امیر حبیب الله در ماه فبروری سال 1919 بوسیله ای یک کودتای درون درباری بوسیله جناح لیبرال و ترقیخواه سلطنت کشته شد و پسرش امان الله خان به سلطنت رسید. امان الله خان در اولین اقدامش مسئله استقلال کشور از سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا مطرح نمود. غبار مینویسد: "دولت افغانستان بعد از جلوس امیر امان الله خان نامه ای در 3 مارچ 1919 به لارڈ چلسفورد نایب السلطنه انگلیسی هند فرستاد و گفت که بایستی در معاهده 1905 دولتین افغان و انگلیس تجدید نظر بعمل آید و افغانستان برای عقد یک معاهده جدید با دولت انگلیس با اساس حقوق مساوی طرفین آماده است. دولت افغانستان بعد از فرستادن این پیشنهاد منتظر پاسخ دولت انگلیس نماند و عملاً سیاست آزاد و مستقلانه در پیش گرفت یعنی متوجه فرستادن نماینده و شناختن دولت شوروی و تأسیس مناسبات سیاسی با آن دولت گردید.... دولت شوروی هم توسط اعلامیه ای بتاريخ 27 مارچ 1919 به حیث نخستین دولت جهان استقلال افغانستان را برسمیت شناخت. شاه امان الله خان در 7 اپریل سال مذکور نامه ای بعنوان لنین رهبر بزرگ شوروی فرستاد. تا قبل از پاسخ دولت شوروی به نامه دولت افغانستان (جواب مثبت نامه با امضای لنین بتاريخ 27 می 1919)، مجاهدین ملی و سپاه افغانی قشون انگلیس را در محاذ پکتیا درهم شکسته و قلعه های نظامی دشمن را در همان روز فتح کرده و بیرق استقلال افغانستان را بر فراز آن افراشته بودند. به همین صورت جنگ در محاذ خیبر، محاذ چترال و محاذ قندهار، محاذ وزیرستان، محاذ پیور و محاذ تل آغاز و پیروز ماندانه به پیش برده شد. مردم افغانستان مانند دوجنگ قبلی با ارتش انگلیس، این بار نیز ضربات کوبنده ای بر آن وارد کردند. دولت استعمارگران انگلیس با ضرباتی که از جانب مردم افغانستان متحمل شد، همچنین تغییر اوضاع بین المللی ب نفع توده های خلق و ملل اسیر در جهان یعنی پیروزی انقلاب پرولتری و تأسیس اولین دولت سوسیالیستی حامی خلقهای تحت ستم و ملل اسیر در جهان، اوجگیری جنبشهای آزادی خواهانه خلقهای هند و جنبشهای آزادی خواهانه خلقهای اسیر پشتون و بلوچ (که سرزمین آنها به اثر خیانت شاهان خود فروخته توسط استعمارگران انگلیس از سال 1803 تا سال 1893 از پیکره خاک افغانستان جدا شده و به خاک هند بر تانوی ملحق شده بود) و موجودیت رهبری منسجم و هدفمند در جنگ سوم؛ دولت انگلیس به شکست ذلتبارش اذعان کرده و فوراً خواستار متارکه جنگ شده و باب مذاکره را با دولت افغانستان گشود. اما پادشاه که فرمان قیام عمومی علیه استعمارگران انگلیس را داده و باین صورت در رأس مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه استعمارگران انگلیس قرار داشت نظریه ماهیت و خصلت طبقاتی اش، توجهی به ادامه مبارزه برای آزادی خلقهای پشتون و بلوچ در آن طرف "خط دیورند" و تأمین تمامیت ارضی کشور نکرده و با وجود شرایط مساعد ملی و بین المللی و شرایط عینی مساعد در این مناطق (یعنی وجود جنبشهای آزادی خواهانه برای رهائی از زیر یوغ سلطه استعمار انگلیس) و آمادگی کامل مردم افغانستان در جهت ادامه مبارزه برای آزادی برادران پشتون و بلوچ شان از سلطه استعمار انگلیس گامی برنداشت و با حدود جغرافیایی این سرزمین (که با معامله گریهای خاینانه جدو پدش و فروش خاک وطن به استعمارگران انگلیس تعیین شده بود) قناعت کرده و با قبول آتش بس و متارکه، مذاکره را با دولت انگلیس برای امضای "پیمان صلح" آغاز کرد. بعبارت دیگر بنحوی مانع از آن شد که مبارزات آزادیبخش ملی مردم افغانستان به نتیجه نهائی آن برسد. لهذا امان الله خان مسئولیت این خطای بزرگ تاریخی و این عمل ضد منافع ملی را در برابر مردم افغانستان بعهده دارد که با هیچ استدلالی قابل توجیه نیست. همچنین مسئله ترکیب هیئت مذاکره کننده با دولت انگلیس از طرف پادشاه که به لحاظ طبقاتی عناصر ارتجاعی و کرنشگراز جمله (علی احمدخان وزیر داخله رئیس هیئت و مورد اعتماد امان الله خان) در آن حضور داشتند؛ اثرات سوء خود را در تدوین متن قرارداد "صلح" بین دولت افغانستان و دولت استعمارگران انگلیس بجا گذاشت و قرارداد "صلح" در هشتم ماه اگست 1919 ب نفع دولت انگلیس (طرف مغلوب در جنگ) امضا شد. با وجود آن مردم افغانستان در این جنگ تا حد قابل ملاحظه ای از دست آورد های مبارزات آزادی خواهانه و قربانیها و فداکاریهای شان بهره مند شدند، از جمله حصول استقلال سیاسی کشور و آزادیهای سیاسی نسبی و فراهم شدن زمینه برای رشد و انکشاف مادی و معنوی در کشور در عرصه های مختلف در دوران سلطنت امان الله خان بود که برای ده سال ادامه یافت.

با تلاش دولت امان الله خان برای جلب سرمایه های امپریالیستی خصوصاً در سالهای اخیر سلطنت اش و با ورود سرمایه های امپریالیستی مرحله نیمه مستعمره شدن کشور آغاز گردید. که با سقوط حکومت امان الله خان طی یک توطئه سیاه ارتجاعی واستعماری امپریالیستی (توسط دولت انگلیس) وبقدرت رساندن عنصر معلوم الحال ارتجاعی حبیب الله (کلکانی) برای حدود ده ماه وبعد بقدرت رساندن نادرین نوکرگوش بفرمان امپریالیسم انگلیس، زمینه نیمه فئودالی ونیمه مستعمره شدن کشور تسریع گردیده وافغانستان تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفت. دوران نیم قرن حاکمیت خاندان نادر حدود سی و پنج سال آن حکومت مطلقه شاهی با شرایط اختناق واستبداد ومدت ده سال آن "دموکراسی" سرودم بریده دوران ظاهرشاه برقرار بوده است. این خاندان طی نیم قرن هیچگونه اقدام مؤثری درجهت رشد وتکامل فرهنگی واجتماعی توده های مردم نکرده وبا وجود مساعدت های شرایط ملی در عرصه های مختلف کمترین گامی درجهت رشد وانکشاف اقتصادی افغانستان برنداشتند وکشور رادرزمره گروه کشورهای عقب مانده ترین درجهان نگهداشتند. بعد از کودتای داوود در سال 1352 حکومت مطلقه سلطنتی بشکل وشمایل "جمهوری" برقرار گردید. این کودتا توسط افسران خلقی پرچمی انجام شد وبخش اعظم دستگاه دولت از صدر تا ذیل در اختیار باندهای رویزیونیست مزدور خلقی پرچمی قرار گرفت. و "جمهوری" داوود در حقیقت مرحله مقدماتی وتدارک برای حکومت باندهای وطن فروش خلقی پرچمیها وتسلط هرچه بیشتر سوسیال امپریالیسم «شوروی» بر افغانستان بود. زمانی داوود خواست بنا بر اقتضای منافع طبقاتی اش وابستگیهای شدیدش را از سوسیال امپریالیسم شوروی کاهش داده وهرچه بیشتر در وابستگی امپریالیستهای غربی درآید که طی یک کودتای نظامی خونین حکومت وی سرنگون گردیده وخود و خاندانش بدست گروه های رویزیونیست دست پرورده اش بقتل رسیدند.

رژیم مزدور باندهای جنایتکار خلقی پرچمیها وباداران سوسیال امپریالیست روسی شان طی یک ونیم دهه وحشیانه ترین جنایات را علیه خلق افغانستان مرتکب شدند وباردیگر استقلال افغانستان توسط طبقه حاکم وطن فروش ومزدور (خلق پرچمیها) در معرض فروش قرار گرفت وخاک کشور برای یکدهه اشغال نظامی شده وبه تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی درآمد وتوده های مردم بزنجیر اسارت استعماری کشیده شدند. سوسیال امپریالیستهای روسی اشغال نظامی وتسلط استعماری شانرازیر نام انتقال قدرت پوشالی از جناح "خلق" به جناح پرچم برهبری ببرک مزدور (شاه شجاع دوم) انجام داده ووی را سوار بر تانکها از مسکوبه افغانستان آوردند و"تاج پوشی" کردند. باندهای مزدور خلقی پرچمی ودیگر گروه های مزدور روسی که کوچکترین احساس وطن دوستی ومردم خواهی نداشتند، باردیگر وطن رافروختند وارتش بیگانه رادر کشور مستقر کردند وخودشان چون پایدوهای حقیر ودلیل بخدمت استعمارگران روسی قرار گرفتند. باندهای جنایتکار خلقی پرچمی وباداران روسی شان طی چهارده سال حکومت تنگین وسیاه شان یک ونیم میلیون از مردم ماراوحشیانه کشتند، صدها هزار تن رامجروح ومعلول ساختند ومیلیونها نفر را آواره کرده وکشور را به ویرانی کشیدند. اما نتوانستند مردم افغانستان رابه انقیاد وبردگی وادارند وچنان با مقاومت شجاعانه مردم آزادی خواه افغانستان مواجه شدند که با بیش از بیست هزار کشته وده ها هزار مجروح مجبور به تخلیه افغانستان شدند.

بعد از سقوط رژیم وطن فروشان خلقی پرچمی وملیثه های مزدور روسی نوبت به حکومت باندهای ارتجاعی اسلامی این نوکران امپریالیستهای غربی وارنجاع منطقه (دولتهای پاکستان، ایران وعربستان سعودی) رسید. رژیم اسلامی متشکل از همه باندهای مزدور امپریالیستهای روسی وامپریالیستهای غربی بودند. گروه های اسلامی طی پانزده سال جنگ ومقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها واشغالگران روسی شنیع ترین جنایات را در مناطق تحت نفوذ وکنترول شان عمدتاً در دهات علیه خلق مظلوم انجام دادند. این باندهای مزدور نیز همه قربانیهای خلق افغانستان را که در راه استقلال وآزادی کشورشان داده بودند تصاحب کرده وباسوسیال امپریالیستهای روسی وقدرتهای امپریالیستی غربی ودولتهای ارتجاعی منطقه مورد معامله قرار دادند. این گروه های ارتجاعی جنایتکار در پنج سال حاکمیت تنگین شان وحشیانه ترین جنایات را علیه خلقهای افغانستان خاصتاً در شهر کابل انجام داده وده ها هزار تن را قتل عام کرده وصدها هزار تن رامجبور به فرار از کشور نموده وشنیع ترین جنایات وتجاوزات را علیه شهریان کابل انجام دادند.

بعد گروه مزدور دیگری بنام "حرکت اسلامی طالبان" توسط امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی به همکاری مستقیم دولت پاکستان و دولت عربستان سازمان داده شده و بقدرت رسانده شد. این گروه وظیفه داشت تا زمینه فعالیت سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های کمپرادورهای پاکستانی رادر افغانستان و از این طریق به کشورهای آسیای میانه هموار کند. این گروه سرکوب مردم مظلوم مارابا وحشتی مشابه به دوران حکومت وحشت امیر عبدالرحمان جلاد انجام میداد. این عقیمانده های قرون وسطائی دشمن هر نوع علم و ترقی بوده و برای مدت پنج سال حاکمیت سیاه شان سهمگین ترین ضربات فرهنگی رابر خلقهای کشور وارد آورده و سخیف ترین جنایات رادر کشتار و تجاوز و قتل عامها علیه این خلق ستمدیده رواداشته و ستم ملی شئونستی رابر ملیتهای غیر پشتون و ستم بر اقلیتهای مذهبی رابه طرز وحشیانه و غیر انسانی انجام داده و سعی کردند تا هر چه بیشتر مردم ما را در پرتگاه قهقرای فرهنگی و جهالت نگهدارند. اما با وقوع حادثه (11) سپتمبر (2001) در نیویورک عمر رژیم آنها به پایان رسید. دولت امریکا این واقعه را به گروه ارتجاعی اسلامی "القاعده" دست پرورده اش نسبت داد و چون طالبان در دفاع از آن برآمدند؛ از اینرو امپریالیسم امریکا تصمیم به سقوط رژیم طالبان گرفته و بتاريخ (7) اکتوبر 2001 افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داده و خلق ستمدیده و مظلوم افغانستان را بخاک و خون کشید و ویرانیهای گسترده ای را بیار آورد. امپریالیسم امریکا و متحدین آن امپریالیستهای ناتو کشور را به اشغال نظامی در آورده و خلق ما رادر سیزده سال اخیر تحت اسارت استعماری قرار دادند. امپریالیستهای یانکی بعد از تشکیل کنفرانس استعماری "بن" دولت دست نشانده ای را از همه گروه های مزدور و وطن فروش و جنایتکار جهادی، ملیشه ای، خلقی پرچمیها، "افغان ملتی" ها و گروه های رویزونیستی و ایپورتونیستی تسلیم طلب مانند "رهائی"، "سا" و "ساما"، "ساما- ادامه دهندگان" و تعدادی از تکنوکراتهای وطن فروش خادم امپریالیسم تشکیل داده و حامد کرزی "شاه شجاع سوم" رادر رأس آن نصب کردند. امپریالیستهای امریکائی و ناتوی سیزده سال اخیر زیر نام «جنگ ضد تروریستی» و استقرار «دموکراسی»، ده ها هزار تن از مردم مارا وحشیانه بقتل رسانده و ده ها هزار نفر راجروح و معلول کرده اند. گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی که برای کسب قدرت دولتی از دست رفته ای شان بکمک دولت پاکستان جنگ علیه امپریالیستهای اشغالگر (مربیان و حامیان سابق شان) و دولت مزدورانها را بنام «جهاد علیه اشغالگران» به پیش میبردند، طی این سالها هزاران تن از مردم بیگناه را بیرحمانه و وحشیانه بقتل رسانده اند. از آنجاییکه طی این (13) سال نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی و آزادیخواه و میهن دوست کشور نتوانسته اند با دادن آگاهی سیاسی به توده های خلق کشوری جنبش انقلابی رهائی بخش رادر کشور بر راه انداخته و توده های خلق را برای یک مقاومت و مبارزه آزادی بخش ملی بسیج و سازماندهی کنند؛ لذا تنها موجب تداوم اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکای و ناتو گردید که امپریالیسم غارتگر امریکا به منظور تمدید و تداوم اشغال نظامی و تسلط استعماری اش پیمان استعماری و اسارت آور را بنام «پیمان استراتژیک بین افغانستان و امریکا» برای یک دهه دیگر توسط دولت دست نشانده اش به امضای رسانده است. دولت مزدور و همه نیروها و گروه های ارتجاعی وطن فروش که خایانه مدعی نمایندگی مردم افغانستان هستند؛ همه این خیانتها رابنام مردم افغانستان انجام میدهند. در حالیکه خیانت و وطن فروشی و مزدوری به استعمار و امپریالیسم درسرت طبقات ارتجاعی عجین است و به منظور تامین منافع طبقاتی شان حاضر به هر نوع فرومایگی و خیانت و جنایت هستند. همچنین دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم چنین پیمانهای استعماری اسارت آور را با چند کشور دیگر امپریالیستی عضو ناتو امضا کرده است.

سه و نیم دهه است که افغانستان مورد هجوم و تاخت تاز قدرتهای سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه و مزدوران داخلی آنها قرار داشته و در وضعیت بحرانی و خیم و بی ثبات و ناامن قرار دارد و عاملین اصلی آن قدرتهای امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی مزدورانها و دولتهای ارتجاعی منطقه خاصاً دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی پاکستان و ایران و عربستان هستند. با در نظر داشت اوضاع بحرانی چند سال اخیر پاکستان و مداخلات و تجاوزات آشکار و نهان آن دولت در افغانستان از طریق گروه های ارتجاعی مزدور طالبان و گلب الدین و حقانی و اوضاع کنونی شرق میانه و تقویت گروه های ارتجاعی اسلامی مختلف منجمله "دولت اسلامی، داعش" منحصیث یک نیروی

نظامی و سیاسی قدرتمند توسط استخبارات دولتهای امپریالیستی از جمله امریکا، اسرائیل و متحدین اروپائی آن و دولتهای ارتجاعی عربستان، قطر، ترکیه، ایران و غیره. و موجودیت وحدت ایدئولوژیکی و قرابت‌های آرمانی بین "داعش" و گروه‌های اسلامی پاکستان منجمله طالبان و گروه طالبان افغانستان، گروه حقانی و گروه‌های اسلامی از کشورهای آسیای میانه مستقر در پاکستان، و نیز با در نظر داشت اهداف شوم و خاینانه دیرینه طبقات حاکم ارتجاعی پاکستان در مورد افغانستان و وضعیت اشغال نظامی و مستعمره بودن کشور و موجودیت دولت پوشالی و دست نشانده؛ افغانستان در آینده نزدیک و یا دور در معرض تهدیدهای جدی تری از جانب نیروهای ارتجاعی منطقه و نیروهای ارتجاعی داخلی قرار خواهد گرفت که عاملین اصلی آن هم امپریالیسم امریکا و انگلستان و متحدین آنها در منطقه هستند. و در صورت ادامه چنین وضعیتی، افغانستان دستخوش توطئه‌های کثیف بیشتر امپریالیستی و ارتجاعی شده و با احتمال زیاد افغانستان را خطر پارچه شدن نیز تهدید میکند. لهذا مردم افغانستان باید بیدار شوند و بیش از این توسط نیروها و گروه‌های ارتجاعی و خاین و جنایتکار مزدور امپریالیسم فریب نخورند. تا زمانیکه توده‌های مردم خاصاً روشنفکران آزادیخواه در زیر تأثیر تبلیغات گمراه کننده امپریالیسم و ارتجاع قرار داشته و منتظر «ناجی» باشند؛ سرانجام این «ناجی» را قدرتهای امپریالیستی از بین گروه‌های ارتجاعی برای آنها برمی‌گزینند و با تبلیغات سرسام آور بر آنها تحمیل میکنند. و در جهت دیگر توده‌های خلق و روشنفکران آزادی خواه تحت تأثیر تبلیغات مسموم کننده گروه‌های رویزیونیستی و اپورتونیستی چندی مانند «سازمان رهائی-راوا- حزب همبستگی» و «سازمان انقلابی»، «ساما- ادامه دهندگان» و دیگر همسرخان آنها قرار دارند. لذا توده‌های مردم باید بیدار شوند و بین دوستان حقیقی و دوستان کذائی شان خط روشنی ترسیم کنند. در غیر آن نه اینکه از این تهلکه کنونی نجات نخواهند یافت که در آینده خود و کشورشان با سیاه‌ترین توطئه‌های ارتجاعی امپریالیستی مواجه خواهند بود. مردم ما خاصاً روشنفکران مردمی و مترقی و همه آزادی خواهان باید از تاریخ بیاموزند و از به شکست کشاندن مبارزات و مقاومت‌های شان توسط طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و نمایندگان شان در گذشته و در سه و نیم دهه اخیر درس بگیرند. و بیش از این فریب شیادیها و نیرنگ‌های قماش‌های مختلف گروه‌های ارتجاعی منجمله گروه‌های رویزیونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب (که ماسک «انقلاب» برخ کشیده اند) را نخورده و با تبلیغات دروغین امپریالیستها و دولت پوشالی اغوا نشوند. ورنه همچنین در سراب ترفندهای اغواگرانه امپریالیسم و سوسیال-امپریالیسم چین و ارتجاع سرگردان باقی خواهند ماند. روشنفکران مردمی و مترقی که به مبارزه ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی باور دارند، باید در کنار نیروهای انقلابی پرولتری و طبقه کارگر و دهقانان فقیر قرار گیرند. زیرا در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری بدون رهبری یک حزب انقلابی پرولتری مبارزات ملی و دموکراتیک توده‌های مردم به رهبری هیچ طبقه‌ای اجتماعی دیگری به پیروزی نمی‌رسد.

توده‌های خلق زحمتکش خاصاً طبقه کارگر به لحاظ موقعیت اجتماعی و خصلت طبقاتی شان با طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم حامی آنها تضاد طبقاتی آشتی ناپذیر دارند و بر همین مبنا اکثرأ دارای روحیه ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی هستند. ولی در بین طبقات خلق زحمتکش طبقه کارگر بر اساس سرشت و خصلت طبقاتی اش یگانه طبقه انقلابی است. این طبقه اگر به آگاهی سیاسی انقلابی برسد و حزب سیاسی انقلابی خود را ایجاد کند میتواند خود و سایر طبقات خلق را از زیر فشار استثمار و ستم طبقات فئودال و کمپرادور و سلطه استعمار و امپریالیسم نجات دهد. لیکن طبقه کارگر و دیگر طبقات خلق بطور خودبخودی به آگاهی انقلابی دست نمی‌یابند. این روشنفکران واقعاً انقلابی پرولتری هستند که میتوانند آگاهی سیاسی انقلابی را به طبقه کارگر انتقال داده و حزب انقلابی طبقه کارگر را تشکیل دهند، حزبی مسلح با علم انقلاب پرولتری (م-ل-م) متشکل از آگاه‌ترین و صادق‌ترین روشنفکران کمونیست و پرولتاریای انقلابی. فقط چنین حزبی میتواند مبارزات انقلابی توده‌های خلق را در جهت طرد سلطه استعمار و امپریالیسم و سرنگونی دولت دست نشانده و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع کامل سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و ایجاد جامعه سوسیالیستی رهبری کند.

- مرگ بر امپریالیست‌های اشغالگر امریکائی و ناتو و دولت مزدور آنها !

- نابود باد امپرياليسم وارتجاع بين المللى!
پيروزياد مبارزات انقلابى خلق افغانستان!
19 آگست 2014
(پولاد)